

پنجم آقای حبیب‌الله آموزگار

(مستشار دیوان کشور)

عدالت اجتماعی

یا

هدف اصلی زندگی بشر

بشر طبعاً
اجتماعی نیست

آنچه تاکنون شنیده‌ودر کتابهاوروزنامه‌هاخواننده
ایم این بوده که میگویند: انسان مدنی طبع

است یعنی تمدن و دور هم بودن و شهرنشین شدن را طبعاً دوست می
دارد و این خود در سرشت او جای گرفته‌واو را بسوی تمدن میراند.
البته این سخنی است درست و راست زیرا با حس و مشاهده این معنی
پیوسته بر ما معلوم می‌گردد.

لیکن آیا می‌توان این اصل را کمی توسعه داد و شامل اجتماع
نیز دانسته و بگوئیم: آدمی طبعاً اجتماعی است. در نظر نخست
(که غالباً نظر کورها است) فوراً این معنی بذهن ما آمده‌ونه تنها منکر و
مخالف آنرا آذینان و بی‌فهم و شعور میدانیم بلکه میگوئیم: بدیهی است که
انسان طبعاً اجتماعی است و البته در موضوعی که حکم به بدیهی بودن
آن میتوان کرد اگر معلوم شد که این موضوع نظری است و اگر بنای
بدیهی بودن باشد عکس آن بدیهی خواهد بود. آنکه حکم دهندگان
چه حالی خواهند داشت؟ دست کم آنکه از شتابزدگی خود در صدور
حکم پشیمان خواهند شد!

در اینجا بحث در اینکه چرا انسان مدنی طبع است و یا تمدن خواه است لزوم ندارد زیرا زیادی نیازمندی بشر و شدت حاجت بر رفع آن نیازمندی ها و ناتوانی خود در آماده ساختن آنها به تنهایی باعث شده که بشر بهم محتاج گردیده و خواه نخواه باید کردهم آیند و با کمک مادی و معنوی و جسمی و فکری یکدیگر زندگانی حیوانی خود را راه انداخته و دستگاہ خوردن و پوشیدن و خوشیهای دیگر جسمانی را هر کس باندازه توانائی خود آراسته کند و در یرتو آن دوره زندگی را پیموده و جای خود را بجانشین خویش دهند! بنا بر این از همین جا معلوم میشود که انسان طبعاً مدنی است ولی قهراً و جبراً اجتماعی است و دوستی اجتماع طبیعی او نیست.

حالا که دانسته شد انسان برای رفع نیازمندیهای خود اجتماعی شده و برای بدست آوردن نیرو کردهم میآیند و با هم آمیزش و دوستی میکنند. اکنون باید دید هدف اساسی و مقصود اصلی انسان در اجتماع قهری و اجباری (نه طبیعی و بدخواه) آیا همین راه انداختن چرخ زندگانی مادی از ساختن و برداختن و خوردن و خفتن و هوس رازدن و خاموش کردن شهوتهای جسمانی و مانند اینهاست یا هدف دیگری قهراً یا طبعاً دارد؟

در اینکه آدمی غیر از زندگانی مادی هدف دیگری دارد شکی نیست! نهایت بعقیده

هدف زندگی بشر

بعضی آن هدف مولود همان تمدن دوستی و طبع مدنی او است و خواه نخواه منظور و مقصود هر آدم متمدن است و در این صورت ذنبال آن هدف رفتن تبعی است و قهری است نه طبیعی و ذاتی. جمعی دیگر معتقدند که آن هدف خود مستقل و هیچگونه تبعیت قهری با تمدن

ندارد چه بسا تمدنها که ببالا ترين مراتب خود رسیده ولی ذره از این هدف را منظور نداشته و در پی آن نرفته و یا اگر گرفته برای زرق و برق و آرایش ظاهری خود بوده که خواسته آنها چاشنی زده باشد تا این گونه آدمهای متمدن مادی زیاد خشک و بی مزه جلوه نکرده و ضمنا درب باغ سبزی هم بديگران که بدان تمدن دعوت میشوند نشان داده باشد!! زیرا تمدن مادی هرگز راضی نمیشود سود و لذت شخصی و خصوصی را طبعاً و از روی میل فدای منافع نوعی و عهومی کند!!

میدانید آن هدف اساسی آن منظور واقعی آن مقصود حقیقی که بنظر ما هم بکلی جدا و مستقل بوده و خود مطلوب بالذات است چیست؟ آن عدالت اجتماعی است که هدف اصلی زندگانی بشر میباشد

ای عدالت اجتماعی! چه کلمه قشنگی
چه جمله زیبایی! چه عبارت فریبنده! چه

عدالت اجتماعی

معنی دلربائی هستی! تو داروی همه درد های بشری! ولی کمتر کسی تو را میجوید با آنکه بیشتر ر و شنفکران و پیشوایان و زمامداران تو را شناخته اند. شگفت آنکه این پزشکان تمدن و سیادت! این زمامداران اجتماع و سیاست! این علمداران دانش و سعادت! با اینکه کم و بیش تو را شناخته اند و بخوبیهای تو پی برده اند و میدانند که اگر دست بدامن تو زنند و بنام تو و برای تو و بدستور تو عمل کنند خود و هم نوع خود را کامیاب و سر فراز و سعادتمند میکنند! اما نمیدانیم چرا و چرا باز هم چرا! ! دنبال چنین داروی مهم درد های اجتماعی نمیروند؟

با اندک مطالعه و دقت نظر علت آنکه بشر با آنکه دچار این همه دردهای بیدرمان شده دنبال بدست آوردن یگانه داروی درد خود نمیرود معلوم میشود.

بعقیده ما یگانه علت آنست که زمامداران و پیشوایان هیچ‌یک باندازه افراد درد را حس نمیکنند و ناله و فریاد افراد هم آنانرا آگاه نمیکند زیرا مثلی است معروف سیر خبیر از گرسنه ندارد. سوار خبیر از پیاده ندارد ساحل نشین خبیر از شب تاریک و بیم موج و گرداب هائل ندارد. این است که بزبان حال میگوید: ای گرسنه بیچاره ر ای پیاده خسته و وامانده. ای غریق دریای نیستی و فنا بدانکه: گوش اگر گوش من و ناله اگر ناله تو است. آنچه البته به جانی نرسد فریاد است. کسانی که در کاخهای بلند جای گزین و بجامه های زیبا و زربفت آراسته شب و روز غرق شادی و سرور و عیش و نوشند و شکم از بهترین غذاهای لذیذ آکنده اند چگونه در فکر آن بیچارگانی باشند که با رنج روز و شب باندازه کافی قوت لایموت زن و فرزند خود را بدست نمیآورد تا چه رسد بتهیه مسکن و ملبس کافی و چگونه صحت خود را نگاهدارد تا ناخوش نشود. با کدام وسیله فرزند خود را تربیت کند که فردای او بهتر از پدرش باشد؟

یا آن دهقان بخت برگشته با کدام امنیت جانی و مالی با کدام سرمایه با کدام اطمینان بتواند زمین که بعد از دست انسان دومین سرمایه طبیعی است. شخم زند. نخم نکارد. آبیاری کند. بدرود. خرمن کند و حاصل دست رنج خود از آن خودش باشد برای آنکه عدالت اجتماعی نیست

چرا نیست؟ زیرا عدالت اجتماعی قانون خوب میخواهد، قانون خوب قانونگذار خوب میخواهد، قانونگذار خوب باید تربیت اجتماعی شده باشد ایمان و دین داشته باشد، رحم و انصاف داشته باشد، و بالاخره شرف و وجدان داشته باشد. تازه وقتی قانون خوب شد مجری خوب میخواهد زمامدار خوب میخواهد. قاضی خوب میخواهد. آموزنده خوب میخواهد. آیا با این ترتیب در کشور ما عدالت اجتماعی موجود است؟ و اگر نیست چگونه باید آنرا بدست آورد. منتظر شماره بعد باشید. ح. ۱.



ادبیات اروپائی

از اشعار بوآلو فرانسوی ترجمه آقای احمد آهی

هوس فتوحیات

« چرا این فیله‌ها ، این اسلحه ، این تجهیزات و این کشتی های جنگی برای ترك ساحل حاضر شده اند؟ » میگفت به پیروس یکی از نزدیکان عاقل و مشاور وزیرك آن پادشاه خیلی بی احتیاط .

شاه گفت میروم به رم جمانیگه مرا می طلبند .

— چکار کنید؟ — انجارا تسخیر نمایم .

— این کار خیلی درخشانی است ، فقط اسکندر و شما لایق انجام آن

هستید . خوب پس از گرفتن رم ، شاها بکجا خواهیم شنافت ؟

— فتح سایر ممالک لاتن آسان است .

— بدون شك آنها را میتوان مغلوب کرد . بچین جات تمام میشود؟

— سی سیل از آنجا دست خود را بسمت مادر از خواهد کرد و بزودی

بدون مقاومت سیرا کوس کشتیهای ما را در بندر خود خواهد پذیرفت .

— جلورفتن شما تمام می شود؟

— بمحض اینکه آنجا را گرفتیم فقط يك ياد مساعد لازمست که کار تا فتح شود .

— صحیح است اعلی حضرت تا همه جا را تسخیر میکنیم .

— از ریکزار لیبی خواهیم گذشت ، مصر و عربستان را زیر

سلطه خود در میآوریم از آنجا به گنك و بعد بکشورهای جدیدی خواهیم

شنافت سینها را در کنار تانائیس بارزه در میآوریم تا تمام این نیمکره وسیع را

زیر فرمان خود مرتب کنیم .

— ایا پس از مراجعت بالاخره چه خیال دارید .

— آنوقت « سیناس » عزیز فاتح و خشنود خواهیم توانست براحتی

بخندیم و وقت را بخوشی بگذرانیم .

— عجب ! پادشاه! از همین امروز بدون آنکه از « اپیر » خارج شوید

از صبح تا شام کئی مانع خندیدن شماست ؟

نصیحت خیلی عاقلانه و سهل القبول بود . اگر پیروس توانسته بود آنرا

گوش کند چه زندگی باسعادتى داشت !